**تحلیل گفتمانی اسلام هراسی در فضای قطبی گرایی**

پدید آورنده : رسول نوروزی

|  |
| --- |
| با پایان جنگ سرد و فقدان حضور کنش گری قدرتمند در عرصه روابط بین الملل در برابر غرب، و نیز خروج نظام بین الملل از فضای دو قطبی به سمت عصر تک قطبی، آمریکا در صدد برآمد تا با استفاده از مقدورات خود رویای هژمونی خود بر جهان را واقعیت بخشیده و آرزوی خود، »عصر آمریکایی« را محقق نماید. پذیرش سیادت آمریکا از سوی کشورهای قدرتمند غربی و کشورهای سابقا کمونیست، نگاه آمریکا را به سمت حوزه پیرامونی غرب؛ یعنی جهان اسلام معطوف داشت. هر چند تقابل غرب با اسلام ریشه در حوادث تاریخی؛ یعنی از بدو ظهور اسلام تا کنون دارد، اما آغاز تقابل آمریکا (غرب) با جهان اسلام در دوران معاصر، ناشی از دو فرایند تعارض آمیز است:   الف: حرکت آمریکا برای تبدیل شدن به قدرت هژمون؛   ب: روند بیداری و نوزایی در کشورهای اسلامی(اسلام گرایی).   این دو فرایند در دوران جنگ سرد به دلیل دو قطبی بودن فضای عملیاتی سیاست بین الملل اجازه بروز و ظهور نمی یافت و یا آن که به علت فربه بودن تعارضات میان شرق و غرب و داغ بودن تنور جنگ سرد نمودی نداشت.   فرایند تبدیل آمریکا به بازیگری هژمون، ناشی از رسالت گرایی، برتری طلبی، هنجارسازی، جهان گرایی، دشمن سازی، و مذهب گرایی خاص آمریکایی در قرن 21 است.(متقی،1387، ص 145) براساس این مولفه های شش گانه، تعریف منافع و تهدیدات برای این کشور در گستره جهانی صورت گرفت و در نتیجه، مناطق ژئوپلتیک جهان؛ نظیر خاورمیانه در کانون توجه نظریه پردازان و سیاست مداران آمریکایی قرار گرفت. از سویی دیگر بیداری جنبش های اسلام گرا در جهان اسلام و بخصوص در این منطقه، بر شدت تعارض میان آمریکا و اسلام گرایان خاورمیانه افزود (سراج،1387) به عبارت دیگر »تعارض ژئوپلتیکی« با »تعارض فعال ایدئولوژیکی« به یک دیگر پیوستند تا نشانه هایی از آغاز جنگی صلیبی در عصر پست مدرن را آشکار سازند؛ زیرا تحولات درونی جهان اسلام، که سال ها قبل از فروپاشی نظام دو قطبی با حوادثی؛ هم چون انقلاب اسلامی ایران و سایر جنبش های انقلابی در منطقه و بازتاب های آن در عرصه بین الملل؛ نظیر موجودیت یافتن جنبش های اسلامی در جهان اسلام و افزایش روند اسلام گرایی در درون جوامع غربی، موسوم به سونامی اسلامی (انصاری، 1388) خود را نمایان ساخته بود، سبب شد تا غرب به رهبری آمریکا در صدد چاره جویی برای مبارزه با روند نوزایی درونی در حوزه پیرامونی خود که سال ها به دنبال خاموش نگه داشتن آن بوده، برآید. بنابراین این بار پس از سال ها فترت ناشی از خمودگی جهان اسلام و نیز وجود قدرت های رقیب دیگر در برابر غرب، دو رقیب دیرینه بار دیگر به صف آرایی در برابر هم پرداخته اند. بنابراین دو قطبی شدن دوباره فضای عملیاتی سیاست بین الملل امری اجتناب ناپذیر شد و بیداری جهان اسلام، سبب شدت یافتن این تعارضات گردیده و امریکا تلاش نمود تا با ترفندهای مختلف به نوعی روند این بیداری را مهار نماید. تقویت شدن جنبش هایی؛ نظیر حزب الله و حماس در منطقه خاورمیانه، تا جایی که توانستند ارتش مشهور اسراییل را در طی دو جنگ به زانو درآورند، و نیز ناکامی های آمریکا در عراق و افغانستان، جلوه هایی از پیشرفت و رشد روند بیداری اسلامی می باشد. (سراج، همان) پیام مقام معظم رهبری(حفظه الله) به حجاج بیت الله الحرام و اشاره ایشان به این فرایند، نشان دهنده اهمیت بیداری اسلامی و نیز اهمیت پروژه اسلام هراسی می باشد. ایشان در فرازی از این پیام این گونه می فرمایند: »تبلیغات وسیع دشمن در جهت اسلام هراسی، تلاش شتاب زده ای که برای ایجاد اختلاف میان فرقه های اسلامی و برانگیختن تعصب های فرقه ای می کند، دشمن تراشی های کاذب از شیعه برای سنی و از سنی برای شیعه، تفرقه افکنی میان دولت های مسلمان و کوشش برای تشدید اختلافات و تبدیل آن به دشمنی ها و معارضه های لاینحل، استفاده از سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی برای تزریق فساد و فحشاء میان جوانان، همه و همه واکنش های سرآسیمه گون و آشفته در برابر حرکت متین و گام های استوار امت اسلامی به سوی بیداری و عزت و آزادگی است«.  **جنگ نرم در فضای گفتمانی**   اگرچه فضای عملیاتی بین الملل به سمت دو قطبی شدن حرکت نمود، اما از آنجایی که هر عصری جنگ مخصوص به خود را نیز می سازد، مولفه های خاص عصر پست مدرن سبب شد تا جنگِ خاص این عصر با ابزارهایی نوین ظهور یابد. همانگونه که دوره پیشامدرن و مدرن، جنگ های خاص خود را رقم زدند، در دوره پست مدرن نیز، گفتمانی شدن جهان، عاملی شد تا این جنگ صلیبی در حوزه های معنایی آغاز گردد و پس از آن است که فاتح این حوزه می تواند سربازهای خود را برای فتح سرزمینی به میدان کارزار بفرستد. به عبارت دیگر، هدف اصلی در این نبرد تغییر گفتمان حاکم بر حوزه ایمانی است و کارکردهای جنگ نرم مهم ترین راهکار برای این پیروزی قلمداد می شوند؛ یعنی پیروزی در جنگ نرم مقدمه ای است بر پیروزی در جنگ سخت که می تواند هزینه های جنگ کلان و سخت را به شدت کاهش دهد و به مراتب تاثیرپذیری بیشتری داشته باشد. پیروزی در جنگ نرم، عبارت است از ایجاد ایستارها و ادراک هایی در راستای منافع کشورهای برتر. این ایستارها می توانند از راه های گوناگونی تغییر یابند، که مهم ترین راهکار آن تبلیغ شاخصه های فرهنگی است که از طریق محصولات و بسته های فرهنگی مختلف به سایر نقاط جهان القا می گردد. محتویات این بسته ها می توانند شلوارهای جین غربی باشند و یا فیلم های هالیوودی و حتی مجله ها و کتاب های علمی، تخیلی و.... که به نوعی تبلیغ کننده آرمان های لیبرال در جهان غیر غربی باشند.   بنابراین در عصر پست مدرن، کشورها بایستی بر فضای گفتمانی آن حاکمیت یابند تا بتوانند از این سلطه در راستای شکل دهی به فضای ادراکی موجود در درون جهان گفتمانی بهره برداری نمایند؛ زیرا سلطه بر جهان گفتمانی برابر است با فتح جهان بدون ریخته شدن قطره خونی. به عبارت دیگر؛ یعنی فتحی خاموش در شب ظلمانی بی بصیریتی.  **فرایند شکل گیری اسلام هراسی**   تجربه آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در مبارزه با کمونیسم و هزینه های هنگفت مادی و معنوی آن، که در برابر این کشور جلوه گر شد، سبب گردید تا در برابر دشمنی نوین که آفریده سیاست سازان آمریکایی است، به سبکی جدید نیروهایش را سازماندهی نماید. آمریکا با استفاده از امکانات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و... خود به منظور انسجام بخشیدن جهان غرب علیه جهانِ غیرمنسجمِ اسلام، پروژه دشمن سازی را در دستور کار خود قرار داد(متقی، همان، 86) و با استفاده از قدرت نرم توانست »اسلام هراسی« (ISLAMPHOBIA) را به عنوان کلیدی ترین دغدغه جهان غرب در قرن 21 معرفی کند. وقوع حوادثی تروریستی، که مهم ترین آن حادثه یازده سپتامبر بود، موجب تکمیل شدن فرایند اسلام هراسی در غرب شد. همان گونه که آمارها نشان می دهند، پس از حوادث 11 سپتامبر و انفجارهای لندن، اسلام هراسی رشدی چشم گیر داشته و نمود این اسلام هراسی را می توان در رفتار شهروندان اروپایی مشاهده نمود. حمله به مراکز مسلمانان، درگیری خیابانی با زنان محجبه، حمله به مردانی که چهره آنان به مسلمانان شبیه است، آزاررسانی به کودکان مسلمان در مدارس عمومی، (ابانلو، 1384) ترسیم کاریکاتورهای موهن و نیز اخیرا قرآن سوزی کشیش آمریکایی، از جمله مواردی است که پس از شیوع پدیده اسلام هراسی به وقوع پیوسته است. طبق نظرسنجی اخیر نشریه »واشنگتن پست« نزدیک به 48 درصد از مردم آمریکا تصور خوبی نسبت به اسلام ندارند، که این رقم 10 درصد بیش از میزانی است که در نظرسنجی منتشر شده یک ماه پس از حملات 11 سپتامبر اعلام شده بود.(سراج، همان)   هر چند به بهانه مبارزه با تروریسم (اسلام) دو جنگ در منطقه خاور میانه به وقوع پیوست، اما آنچه که در این میان برای غرب از اهمیت برخوردار است، تغییر الگوها و ادراکات حاکم بر فضای فکری اسلام گرایان منطقه و جهان است. بنابراین، امریکا برای استمرار سلطه و هژمونی خود بر جهان نیازمند فتحِ جهان، همراه با آمریکایی سازی است و گستره ایمانی جهان اسلام مهم ترین مانع در برابر دست یابی به این هدف محسوب می گردد.   پس از آن که غرب توانست »اسلام هراسی« را به عنوان دغدغه اصلی خود به افکار عمومی ساکنان نیم کره غربی القا کند -که تبلور عینی آن را می توان در انجام حرکات نژاد پرستانه شهروندان غربی علیه شهروندان مسلمانان مشاهده نمود- در مرحله بعد می بایست بتواند با اقناع افکار عمومی جهان اسلام مبتنی بر غیرانسانی (تروریستی) بودن آموزه های اسلامی، فرایند هژمون سازی و امپراتوری خود را تکمیل کند. به عبارت دیگر، بایستی به انسان هایی که به وحدانیت خداوند و رسالت محمد(ص) به عنوان آخرین فرستاده او اقرار نموده اند، بقبولانند که اسلام سیاسی با مفاهیم مدرن؛ نظیر تکثرگرایی، دموکراسی و حقوق زنان [غربی] ناسازگار است (کوهن،2008) و برایند پذیرش الهیات اسلامی چیزی جز خشونت بنیادین نخواهد بود. این فرایند، همان نبرد صلیبی در عصر پست مدرن است که در بُعد گفتمانی و معنایی در حال شکل گیری است.   همانگونه که امریکا در تجربه هایی؛ نظیر جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، و... دریافت که با آتش افروزی نمی توان باورها را تغییر داد، به جنگ نرم روی آورد. بنابراین، گام دومی که آمریکا برای حفظ منافع ملی خود در جهان اسلام بایستی برمی داشت، اقناع افکار عمومی جهان اسلام برای پذیرش اندیشه ها و چارچوبه های فکری آمریکایی بود. این مرحله خود دارای دو فاز سلبی و ایجابی است؛ یعنی در ابتدا بایستی با مخدوش سازی هنجارها و ارزش های پذیرفته شده جهان اسلام، این قلمرو ایمانی را دچار خلأ تئوریک نماید و سپس با ترویج همزمان هنجارها و آموزه ها و ارزش های خود، به غربی سازی جهان اسلام اقدام کند. به عبارت دیگر، غرب پس از آن که توانست »خود« »self« را تعریف نماید و در پرتو آن »دیگری« »other« را خلق نماید، به سمت شکل دهی نوع مبارزه با دشمن خود حرکت نمود. اما از آن جایی که هر چه »دیگری« از انسجام و شفافیت بیشتری برخوردار باشد، »خود« می تواند منظم تر و منسجم تر عمل نماید، آمریکا با مانعی به نام منسجم نبودن حوزه ایمانی جهان اسلام مواجه گردیده است. بنابراین آنچه که در این بین از اولویت برخوردار است، ارئه تعریفی مشخص و معین از دشمن است. فعالیت های آمریکا برای معادل سازی اسلام با تروریسم و این که آموزه های قرانی مروج تروریسم اند، و هم چنین تعیین نمودن محور شرارت و اولویت بخشی به مبارزه با این محورها و... در همین راستا قابل ارزیابی می باشد.   هرچند اسلام هراسی سبب دو نزاع نظامی در منطقه شده است، اما از آنجایی که طراحان اسلام هراسی می دانند که رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام نبردی است در حوزه جنگ نرم، لذا کارآمدترین ابزار در این نبرد، رسانه ها هستند؛ رسانه هایی؛ نظیر هالیوود که کارکرد اصلی آن پس از آغاز پروژه اسلام هراسی فعالیت در این عرصه بوده است (عباسی،1389) نقش مهمی را در شکل دهی به افکار عمومی غرب ایفا می کنند. بنابراین، در فرایند مخدوش سازی هنجارهای اسلامی و نقطه مقابل آن ترویج هنجارهای غربی به منظور جایگزینی با فرهنگ و آموزه های اسلامی، رسانه های غربی اصلی ترین نقش را برعهده دارند؛ زیرا ایجاد ترس از اسلام یک صنعت جهانی است، که در بستر جهل رشد می کند(کوهن، همان) و وظیفه جاهل و غافل نمودن مسلمان را هالیوود و سایر رسانه های غربی به دوش می کشند.   به تعبیر »ادوارد سعید«: رسانه ها و کارشناسان آمریکایی و غربی، تعیین می کنند که ما نسبت به بقیه جهان (دیگران) چه اندیشه ای داشته باشیم. این که ما به جای بحث آکادمیک در مورد اسلام، تنها روزنامه نگارانی را مشاهده می کنیم که خبری را دست چین کرده و آن را مجددا گزافه پردازی نموده و در رسانه خود منتشر می کنند. سعید، اسلام رسانه ها را کنشی یک جانبه می داند که نشان می دهد، آنچه اعراب و مسلمانان انجام می دهند در بالاترین سطح عیوب ذاتی قرار دارد و آنها مردم را با ابزار رسانه، از اسلام می ترسانند. در بسیاری از موارد، نه تنها اسلام با بی دقتی آشکار ترسیم شده است، بلکه تبیین های قوم گرایانه بی در و پیکر، نفرت های فرهنگی و حتی نژادی و دشمنی های ژرف و در همان حال متناقض، و دلخواه نیز در این اطلاع رسانی ها مشاهده می شود.(سعید،1379،ص 51). رسانه ها، عصبیت اسلامی و خشونت طلبی مسلمانان را به تصویر می کشند، بدون آنکه مبنایی تئوریک در پس این صحنه ها باشد. استناد به افراطی گری های فرقه هایی؛ نظیر القاعده که به اجماع شیعه و سنی از اسلام راستین به دوراند، با ادعاهای علم گرایی غربی و آزاداندیشی فاصله بسیار زیادی دارد. شهروندان امریکایی بدون آنکه فرصتی برای مطالعه دین اسلام داشته باشند؛ تنها مسحور افسون های رسانه هایی شده اند که رفتار افراطی بخشی از به ظاهر پیروان محمد(ص) را جلوه گری می نمایند. اگر چه در برخی مواقع در این فیلم ها سعی می کنند تا به کلیت جامعه اسلامی احترام بگذارند و به همه آنها تروریست لقب ندهند اما به گونه ای کاملا زیرکانه تلاش می کنند تا مسلمان بودن همه تروریست ها را اثبات نمایند.  **اهداف اسلام هراسی**   اگرچه می توان اهداف کلی پروژه اسلام هراسی را در دو مساله تکمیل فرایند سلطه گری آمریکا بر جهان اسلام و کنترل بیداری نهضت اسلامی خلاصه نمود، اما بایستی خاطر نشان نمود که امریکا با تعقیب پروژه اسلام هراسی اکتساب اهداف دیگری را نیز تعقیب می نماید. مهم ترین اهدافی که امریکا در پرتو پروژه اسلام هراسی تعقیب می نماید عبارتند از:   1. ایجاد تقابل مسیحیت با اسلام: اگر امریکا موفق شود که در فرایند پروژه اسلام هراسی، مسلمانان و همپای آنها مسیحیان را وارد میدان مبارزه نماید، شاهد وقوع جنگی صلیبی خواهیم بود که شاید کنترل آن به زمان و نیز انرژی بسیاری نیازمند باشد. بنابراین، هوشیاری رهبران امت اسلامی در این بین می تواند نقش موثری ایفا نماید. به عنوان مثال، در بحث قرآن سوزی که تنها از سوی یک کشیش افراطی اتفاق افتاد، مسلمانان جهان این عمل را صرفا رفتاری شخصی تلقی نمودند و آن را به تمام جامعه مسیحیت تعمیم ندادند و با پیروی از بیانیه های رهبران اسلامی، خود را از ورود به عرصه مبارزه ای بی ثمر رهانیدند. فراست مقام معظم رهبری در مورد قرآن سوزی، از جمله مواردی است که قابل ذکر است و هوشیاری ایشان سبب شد تا آمریکا نتواند به اهداف مد نظر خود دست یابد.   2. مهار جمهوری اسلامی ایران: از آنجایی که تصمیم سازان آمریکایی به نقش کلیدی ایران در منطقه و جهان اسلام باور دارند و بازتاب های انقلاب اسلامی در جهان اسلام را مشاهده نموده اند، لذا اسلام هراسی را برابر با ایران هراسی در نظر گرفته اند تا به نوعی ایران را به انزوایی سیاسی کشانده و اعراب منطقه را از ایران دور نمایند. نظامی جلوه دادن فعالیت های هسته ای ایران، محور شرارت قرار دادن ایران، تاثیرات ایران بر حزب الله لبنان و... سبب شده تا ایران هراسی در امتداد اسلامی هراسی، جزء اهداف سلطه طلبانه آمریکا گردد.   3. جلوگیری از رویکرد مردم غرب به اسلام: زمانی که انتشار قرآن کریم در امریکا به سرعت رشد پیدا می کند و بر اساس آمار، سالانه 25 هزار نفر در امریکا مسلمان می شوند، مثنوی مولانا که تفسیری از قرآن کریم است در لیست پرفروش ترین کتاب ها در ایالات متحده قرار می گیرد، برای رهبران کشور امریکا راهکاری باقی نمی ماند، جز آن که به فکر حفظ جامعه خود بر آیند. وضعیت اروپا نیز به گونه ای پیچیده تر از امریکا است تاجایی که آمارها نشان می دهند، ممکن است در دهه های آتی شاهد اروپایی مسلمان باشیم. ایجاد سازوکاری برای ممانعت از مهاجرت مسلمانان به غرب و نیز فراهم سازی امکانات مهاجرت معکوس و نیز جلوگیری از مسلمان شدن مسیحیان غرب، از جمله اهدافی است که در چارچوب اسلام هراسی می گنجد و اسلام هراسی می تواند شیوه مناسبی برای تعدیل نمودن این فرایند محسوب گردد.   4. ممانعت از روند واگرایی اروپا نسبت به آمریکا: آمریکا با بهره گیری از القاء خطر کمونیسم، موفق شده بود تا در طول جنگ سرد، غرب را به عنوان متحد استراتژیک در کنار خود حفظ نماید، که با فروپاشی شوروی سابق و منتفی شدن خطر کمونیزم، روند واگرایی اروپا نسبت به سیاست های آمریکا تدریجا آغاز گردید، که ادامه این روند، آمریکا را در مناسبات بین الملل و مهار چالش های پیش رو تنها می ساخت. بر اساس اسلام هراسی و اسلام ستیزی در واقع بازار بیگانه هراسی را به عنوان یک الزام برای حفظ وضع موجود و همراهی اروپا با سیاست های آمریکا فراهم می سازد.(سراجف همان).   اگرچه می توان برای اسلام هراسی اهداف دیگری را نیز ذکر نمود، اما ذکر چند نمونه، صرفا جهت اهمیت اجرای این پروژه برای غرب کافی است. بنابراین، اسلام هراسی فرایندی است که در راستای دو قطبی شدن جهان پس از جنگ سرد برای مقابله نرم با اسلام و مسلمانان آغاز شده و به عبارت دیگر، با نگاهی تاریخی به روابط اسلام و غرب از آغاز تاکنون این نتیجه قابل برداشت است، که نزاع، امری دائمی و اجتناب ناپذیر بوده، هر چند شکل و نوع آن تغییر یافته و در هر دوره ای نوع خاصی از درگیری با ابزارهای خاص آن وجود داشته است.   در فرایند مبارزه غرب با جهان اسلام، موانعی وجود دارد، که مهم ترین مانع در این مسیر برای غرب، غیرمنسجم بودن جهان اسلام به علت نامحدود بودن حیطه جغرافیایی- که حتی می تواند کشورهای غربی را نیز در بر گیرد- و نیز نامحدود بودن حوزه ایمانی آن است؛ به این معنا که طیف های وسیعی از مذاهب مختلف اسلامی را در بر می گیرد. هر چند اسلام گرایان رادیکالی، نظیر القاعده به عنوان خط مقدم این نبرد معرفی شده اند، اما نوک پیکان این تهاجم به سمت تشیع و آموزه های آن است؛ زیرا آمریکا توانسته است اکثر کشورهای مسلمان نشین غیر شیعی را با اجرای سیاست های خاصی فتح نماید. به عبارت دیگر، آنچه که به طور مستقیم برایند پروژه اسلام هراسی می باشد، مسئله ایران هراسی است، که امریکا در صدد است تا مستحکم ترین سنگر ایمانی در جنگ صلیبی را در حوزه جنگ نرم فتح نماید.  **منابع**   1. متقی، ابراهیم، رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1387.   2. انصاری، محمد مهدی، از اسلام هراسی تا سونامی اسلامی.باشگاه اندیشه، 1385.   3. عباسی، حسن، اسلام هراسی کارکرد اصلی هالیوود، به نقل از جوان آنلاین، 89/2/16.   4. ادوارد، سعید، اسلام رسانه ها، ترجمه اکبر افسری، تهران، نشر توس، 1379، ص 51.   5. کوهن، راجر،باشگاه اندیشه 1387/04/17 T، به نقل از نیویورک تایمز 26 ژوئن 2008.   6. ابانلو، مژگان، میراث شوم بن لادن، همشهری، 1384/5/5.   7. سراج، رضا، موج سوم اسلام هراسی، خبر گزاری فارس، 87/12/14. |